

دور شود و جمعه کربس رسد و در شنبه شود	
کرازیستایم سوی چشم تا توانید	صدای آب شامجوی شیرین ز نخود
دل بکوی نو کارنگ نسبی دارد	رنگ و انچه سیه خانه لیلی دارد
عشق معشوق چه برسد چو کند سنجاقش	
شیشه سروری را در زقرنی دارد	
باد ماه سوی هم از آنک افروز کرد	سپیل ما آورد در بار ای طاهر شور کرد
دار آن لهر از سیه انشار شد	های انگشتها بر عسل را خانه زینور کرد
بیرخت شوکت به بزم ارباب بیان مکن شد	
شسته می را حال اشتم از دور کرد	
تنگ طوقی که کرده دست مبیانه خراب	بزرگ کل شود صد باره این کشتی را بجز
بقدر سیکتی میگردد افزون و معنی	بخود این شیشه مبیال چه انکو از زنجار
زلفش خاک ری لغیم با کشتی ز لالایش	برنگ رفته مبیال چه جدا از خاک ابر
چرا باشم که بیان جان شوکت از غم زده ای	
بود ما ندانم کندم نان چشمه ز آب خود	
زبان قانع و حرف طلب کی چشم بد	لب خاموش باشد چون هم نشد دم
ز کارزاری که نهند از غمی چون خنده	خران نو بهارش چون گل رعنا هم چسبد
نمیدانم تو چه است اینک از بهر چنان	بر هم با صفت باس بر امان هر چسبد
بودم که بهر شقی شیره در دهان کس نام	اگر چون کاغذ چسبانم روز بزم هم چسبد

بیاد آن

بیاد آن دیان تنگ باشد ستم شوکت	
ز شند سینه جانم وجودم با جیب چسبد	
صاحب بخش که از راه کرمی لغزد	بای صاحب کرم از بی ز روی لغزد
صبط خود دل بر نوحط نتواند کردن	
بای کو هر کل کرد ستمی لغزد	
میاد اول زیم شام بجز انم غمین	بروز وصل میجو انم که عالم اینچنین
بی لغز ز بد و نیک جهان اگاه است	محک کرمی و سردی من عو بان نشد
طبع مستان از شراب ناب روشن شود	
شمع چشم ما بناب از آب روشن شود	
سجده گاه دل ندارد حاجت شمع چراغ	زانش ستم خود این خواب روشن شود
بی بصیرت ترا کند صاحب بصیرت بچو کا	چشم ما از دیدن احباب روشن شود
طایر غفلت بیال بالش بر می برد	شمع خواب از کرمی مستجاب روشن شود
عکس نور شمع جان از ایند است	چشم ما از دیدن احباب روشن شود
اهد کارست شوکت حنجره صبر مراد	
اسباب از اجزای این خواب روشن شود	
ارلبت چون می بوقت باده خوردن	خون چشم حشر ما حکام مردن
موی ما دل بسته رنگ سفید چویش	
شیر رنگ بنفشه ما از فشره دن میچسبد	
کرمین خواهد نشستن بوقت در بوی	
صورت زر بخت و کرمین بوی میچسبد	

سرمین بند

چرا از آن کرمی تو این خواب روشن شود

Copyrighted by King University